

پشت پرده رمان گور به گور، اثر ویلیام فاکنر چه خبر است؟

## سفری به سوی مرگ

زهرآزنگنه

روزنامه نگار

بعد از نوشتن یادداشت قبلی بدون این‌که درست از مضمون «گور به گور» خبر داشته باشم و براساس يك لیست از پیش تهیه شده، نامش را برای یادداشت پیش‌رو نوشتم. اگر خاطرتان باشد و این وقفه طولانی از یادتان نبرده باشد، کتاب قبلی «مرگ ایوان ایلیچ» بود و مضمون یادداشت هم فلسفه مرگ و مرگ‌اندیشی؛ گور به گور هم کتابی است که مرگ هدایتش می‌کند و داستانش را پیش می‌برد.

## درباره کتاب

کتاب گور به گور، اثر ویلیام فاکنر و ترجمه نجف دریابندری است. مترجم یادداشتی يك برگه در ابتدای کتاب آورده است و توضیحاتی درباره ترجمه و اصل کتاب و ضمنا شخصی نویسنده داده است. من در اینجا از توضیحات مهم مترجم به دو نکته اشاره می‌کنم.

**اول:** شاید یکی از مهم‌ترین مسائلی که ضرورت دارد مخاطب فارسی زبان این کتاب بداند، عنوان اصلی و ترجمه

حاضر از این عنوان باشد. عنوان اصلی این

کتاب as I lay dying است. مترجم کتاب نجف دریابندری در توضیح این عنوان آورده است که بهترین ترجمه فارسی آن «همچون که دراز کشیده بودم و داشتم می‌مردم» است. دریابندری معادل گور به گور را بهترین جایگزین برای این عنوان طولانی دانسته است.

عنوان انگلیسی در اصل برگرفته

از یکی از داستان‌های ادیسه هومر است، و به اعتقاد من نشان‌دهنده حرکت انسان به سوی مرگ از لحظه تولد است.

**دوم:** دیگر نکته مهمی

که دریابندری به آن

اشاره کرده این است

که ترجمه این کتاب

به زبان نوشتار فارسی

صورت نگرفته است از

آن رو که زبان نوشتار فارسی

محتوای کتاب و فضای این

را به خوبی منتقل نمی‌کرد. در

نتیجه دریابندری این کتاب را به

شیوه محاوره ترجمه کرده است.

این شیوه ترجمه ممکن است

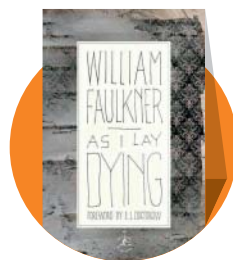
در ابتدا برای خواننده مشکل

بنماید اما به مرور با زبان کتاب آشنا

شده و می‌تواند با آن ارتباط برقرار

کند.

این کتاب یکی از شاهکارهای



شاید بتوان داستان

را اینطور فهمید که

استعاره‌ای است از

زندگی مبتنی بر مرگ.

سفری که شروع

می‌کنیم و به سوی مرگ

پیش می‌بریم

ویلیام فاکنر شناخته شده است و در فهرست صدرمان برتر تاریخ از نگاه موسسه کتابخانه نوین قرار دارد. دریابندری مترجم کتاب معتقد است گور به گور مدخل خوبی برای ورود به دنیای پیچیده ویلیام فاکنر است.

## داستان و روایت

کتاب درباره خانواده‌ای روستایی در جنوب آمریکا است. داستان هول محور بیماری و مرگ مادر خانواده می‌گذرد. مادری که وصیت کرده است پس از مرگ جنازه‌اش را به محل زندگی اجدادی‌اش ببرند و دفن کنند. پس از مرگ مادر سفر خانواده او برای تشییع جنازه‌اش آغاز می‌شود. سفری که می‌تواند استعاره‌ای از زیستن به سوی مرگ باشد.

داستان گور به گور بیشتر شبیه يك فیلم یا حتی فیلمنامه است. هر بخش از کتاب به نام یکی از شخصیت‌ها است. برنامه هر شخصیت در عنوان بخش بدین معناست که در این بخش در حال شنیدن روایت او از داستان هستیم. ممکن است نام هر شخصیت چند بار تا انتهای کتاب تکرار شود. هرچند تکنیک داستان نویسی این کتاب جریان سیال ذهن است، اما می‌توانیم تصور کنیم که در حال خواندن یا حتی دیدن و شنیدن مصاحبه‌ای چند نفره درباره يك ماجرای واحد هستیم. فاکنر در هر بخش ما را به شنیدن روایت یکی از شخصیت‌ها از ماجرا می‌نشانند. زمان و مکان داستان به صورت مداوم در حال تغییر است. ما ماجرای در حال وقوع را از زبان، زمان و مکان‌های مختلف دنبال می‌کنیم.

این شیوه روایت پیچیده در ابتدا خواننده را گیج خواهد کرد. برای ادامه دادن کتاب شما به صبوری، دقت و البته انگیزه نیازمندید. روایت کتاب را می‌توان به پازل هزار تکه هم تشبیه کرد. پازلی که در ابتدا تصویری بسیار مبهم و نامعلوم پیش روی ما می‌گذارد و کم‌کم با اضافه کردن قطعات بعدی، تصویر را برایمان روشن می‌کند.

## محتوا

همان‌طور که پیش‌تر گفتم این کتاب حول

مسئله مرگ است. در جایی از کتاب

در حالی‌که از زبان مادر خاطرات

کودکی‌اش را می‌شنویم چنین

می‌خوانیم: «یادم میاد

پدرم همیشه می‌گفت ما به این دلیل زندگی می‌کنیم که آماده بشیم تا مدت درازی مرده باشیم». شاید بتوان داستان را این‌طور فهمید که استعاره‌ای است از زندگی مبتنی بر مرگ. سفری که شروع می‌کنیم و به سوی مرگ پیش می‌بریم. در میانه این سفر به مرور چیزهایی را از دست می‌دهیم چیزهایی که جهان به رایگان بر ما عرضه داشته یا چیزهایی که با سعی و تلاش خود به دست آورده‌ایم. شاید این برداشت از داستان کمی دور بنماید و شاید نیت مولف چنین چیزی نبوده باشد، اما من به عنوان يك خواننده که با دنیای ویلیام فاکنر آشنا نبودم در تمام لحظات خواندن این کتاب چنین چیزهایی را احساس و برداشت می‌کردم.

شاید شخصیت مادر داستان شاهد خوبی برای برداشت من باشد، شخصیتی ملول و شدیداً انسان‌وار که پس از هر تجربه در زیست‌جهانش آن تجربه را ساده می‌یابد و به سرعت به آن عادت می‌کند و آن را خالی از معنای پیشین یا زمینه‌ای مرسومش می‌یابد. پس از مرگ او و برای تشییع جنازه اوست که خانواده‌اش سفری رو به سوی زوال آغاز می‌کنند. سفری که نویسنده به خوبی احساس بی‌پایانی و مصیبت‌زدگی را در این نشان داده است. شاید همان‌گونه که انسان سفر زندگی‌اش را طی می‌کند بدون آن‌که بداند پایانش کی و کجا فرا خواهد رسید و چه زمانی همه این مصیبت‌ها تمام خواهد شد. گاهی انسان همچون دارل پسر دوم همین مادر ترجیح می‌دهد شرایط را برای پایان این مصیبت فراهم کند و گاهی همچون پدر داستان ترجیح می‌دهد مسؤولیت‌هایش را به دوش دیگران بیندازد و تمام زندگی‌اش را بر دیگران بار کند. این داستان از نگاه من روایت ابتدای زندگی برنامه مرگ است. ویلیام فاکنر برعکس تولستوی اهل توصیه و نصیحت نیست، او داستان را هرچه تأثیرگذارتر و حتی به شیوه‌ای دیوانه وار و بدون تعارف پیش روی خواننده می‌گذارد و این خواننده است که خواه از آن پند می‌گیرد خواه ملال.

یکی دیگر از وجوه بسیار بدیع و جالب توجه برای من در این کتاب روایتی از زندگی مومنانه دینداران روستایی و مسیحی آمریکایی است. نویسنده تصویری از شیوه اندیشه روستاییان آمریکایی درباره خدای مسیح و چگونگی حضورش و مداخله‌اش در جهان عرضه می‌کند؛ تصویری کمتر خوانده‌شده از جوامع غربی.

در پایان باید با شما صادق باشم و بگویم کتاب گور به گور کتاب ساده‌ای نیست و به وضوح از سخت‌ترین شیوه‌های روایت، زبان و حتی ترجمه‌هایی بود که تا امروز خواننده‌ام؛ اما آیا خواندنش را توصیه می‌کنم؟ بله حتماً. این کتاب هم به جهت شیوه روایی خاصش و هم به جهت محتوایش ارزش خواندن را دارد و شاید حتی ارزش دو بار خواندن.

در شماره بعدی نگاهی می‌اندازیم به کتاب «بار هستی»

اثر میلان کوندرا.

